

فوکو معتقد است باید حاشیه را در مقابل متن تقویت کنیم. تقابل متن و حاشیه، ذات مدرنیته است که در شبه مدرنیته ایرانی هم اجرا شده است. اما نکته این است که ما نحوی صورت‌بندی انضمامی همدلانه داریم. صورت‌بندی ما از جنس «مرکز-پیرامون» نیست. ما سعی می‌کنیم در فرآیند مناسبات انضمامی، یک نوع هم‌خانگی و همدلی فراگیر ایجاد کنیم. این که اکنون نحوه اجرا به چه شکل است، بحث دیگری است که باید تغییر یابد و درست شود.

ما به سبب صبغه شبه مدرنیستی‌اش، ساخت آمرانه بوروکراتیک است. تعامل بین دولتمرد و جامعه در چارچوب صورت‌بندی شبه مدرنیستی، یک تعامل بوروکراتیک است و کل نظام اداری بر این اساس بنا شده است. نظام بانکی یا نهادهای علمی یا سازمان‌های فرهنگی کشور را در نظر بگیرید. به هر کدام که نگاه می‌کنید آن جوهره بوروکراتیک خود را نشان می‌دهد که بخش زیادی از آن برگرفته از «ذات مدرنیته» است.

اتفاقاً اگر منطق تجویزگر سفرهای استانی را تشریح کنیم، برایش مفهوم پردازی کنیم و شبکه معنایی‌اش را بسط دهیم و آن را از حوزه نظر به حوزه عمل بیاوریم، سازوکارهای عینی اجرایی برایش پیدا کنیم، در مسیری قرار می‌گیریم که مسیر نوعی سیاست‌ورزی متفاوت است و می‌تواند باعث تغییر در کلیت ساخت اداری و اجرایی کشور شود؛ بنابراین در پاسخ به این نقد که سفرهای استانی، بی‌توجهی به اقدامات زیربنایی و تغییرات ساختاری است، می‌توان گفت که سفرهای استانی نه تنها غفلت از تغییرات ساختاری نیست بلکه امری ضروری برای تحول ساختی است.

ممکن است در این بین، انگاره‌های محافظه‌کارانه و اراده‌ای معطوف به «حفظ وضع موجود» اشکال بگیرد که تغییر ساخت اداری کشور غیرواقع‌بینانه است؛ چراکه انگار همه برنامه‌ها و کارها باید راکد شود و بایستند تا این تحول ساختی اتفاق بیفتد و سپس از منافعش بهره‌مند شویم. نمی‌شود بنیان‌های موجود را تخریب کنیم و تا جایگزینی نظم جدید، زندگی را معطل نگه داریم و متوقف کنیم.

در پاسخ باید گفت، تحول ساختی از اساس نافی اداره زندگی روزمره نیست اما باید التفات داشت که هر تغییری از یک جایی شروع می‌شود. هر تحولی با یک زاویه‌ای شروع می‌شود و به معنای نفی تمام عیار وضع موجود و تغییر دفعی و ناگهانی آن نیست. بلکه به این معناست که تغییر گریزناپذیر است و دیر یا زود شروع می‌شود. این زاویه به مرور بازتر و بازتر می‌شود و در یک نقطه‌ای، وضع را ماهیتاً عوض می‌کند. نیاز است جریانی ذیل همین «دولت مردمی» آغاز شود و باید از یک جریان عادی مدیریتی به یک امر خودآگاه سیاسی بدل شود.

به عبارت دیگر، مسئله، تعطیلی بروکراسی در کشور نیست بلکه زمینه‌سازی و آلترناتیو و بدیل‌سازی مفهومی و اجرایی تدریجی برای بروکراسی ناکارآمد موجود است که از نقطه‌ای شروع می‌شود و بسط می‌یابد و در یک فرآیندی، سرانجام منجر به تحول ساختی و ماهوی در نظام اداری و نظام مناسبات و تعاملات اداری-اجتماعی به ضد بروکراسی آمرانه و به نفع صبغه‌ای انقلابی و مردمی می‌گردد. نمونه‌های تاریخی نیز گواه همین است که این فرایندها، تدریجی است و نهایتاً یک تغییر بنیادی را رقم می‌زند. برای مثال به یاد بیاورید که در تاریخ غرب، دو نوع شهر داریم: یک نوع شهرهای باستانی یونانی یا پولیس‌ها و نوع دوم، شهرهایی که در نیمه دوم قرن یازدهم میلادی پدیدار می‌شوند و کانون مدرنیته‌اند. این که انسان مدرن، بورژوا ناامیده می‌شود، از برج یا بزرگ نشأت می‌گیرد.

آیا اولین شهرهایی که ظهور کرد از همان لحظه ظهور، مناسبات فئودالی را نابود